



## درس خارج فقه استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

موضوع کلی: مسئله سیزدهم	تاریخ: ۲۱ بهمن ۱۳۹۰
موضوع جزئی: ادله جواز تقلید ابتدائی از میت	مصادف با: ۲۱ ربیع اول ۱۴۳۳
سال دوم	جلسه: ۶۵

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

بحث به اینجا منتهی شد که اصل اولی در مسئله‌ی تقلید از میت ابتدائاً عدم الجواز است لکن باید ادله‌ی قائلین به جواز و منکرین جواز تقلید ابتدائی میت را بررسی کنیم؛ قائلین به جواز تقلید ابتدائی از میت به چند دلیل تمسک کرده‌اند:

### دلیل اول: اطلاعات ادله لفظیه

دلیل اول اطلاعات ادله لفظیه است؛ منظور از ادله لفظیه یعنی آیات و روایات دال بر حجیت فتوای فقیه و جواز تقلید است. ما وقتی به ادله‌ی مشروعیت تقلید اعم از آیات و روایات که مراجعه می‌کنیم، می‌بینیم آیات و روایات مطلق هستند و هیچ کدام مقید به قید حیات نیستند؛ آیه نفر و آیه سؤال و آیه ذکر و روایاتی مثل توقیع شریف و یا روایتی که در آن تعبیر الناظر فی الحلال و الحرام آمده است و امثال آنها همگی مطلق هستند و فرقی بین حی و میت گذاشته نشده است. اگر اهل ذکر شامل حی می‌شود، شامل میت هم هست؛ مندر اگر فقیه حی را شامل می‌شود فقیه میت را هم شامل می‌شود. یا مثلاً تعبیر الناظر فی الحلال و الحرام این هم بر حی اطلاق می‌شود و هم بر میت و یا تعبیر من کان من الفقهاء صائناً لنفسه الی آخره این عنوان فقها در روایت مقید به احیاء نشده بلکه مطلق فقها للعوام آن یقلدوه.

پس تقلید از میت ابتدائاً جایز است چون ادله جواز و مشروعیت تقلید (ادله لفظیه) هم آیات و هم روایات اطلاق دارند. شاهد بر این مطلب اینکه این عناوین در موارد دیگر هم شامل احیاء و اموات هستند مثلاً وقتی گفته می‌شود فقها بر این عقیده هستند یا فلاسفه چنین می‌گویند و یا عرفاء چنان می‌کنند، در همه این موارد این عناوین شامل احیاء و اموات می‌شوند و هیچ وقت مراد صرف احیاء نیستند.

### بررسی دلیل اول:

باید دید که آیا این دلیل وافی به مقصود مستدل هست یا نه؟

این دلیل از چند جهت محل اشکال و تأمل است؛ در مورد برخی از ادله‌ی لفظیه اعم از آیات و روایات چنانچه سابقاً اشاره شد، اشکالاتی وجود دارد یعنی بعضی از ادله لفظیه اساساً دلالتشان بر جواز تقلید و حجیت فتوای مجتهد محل اشکال است در هر صورت ما بحث را متمرکز می‌کنیم بر ادله لفظیه‌ای که دلالت آنها بر جواز تقلید تام است. در مورد آنها مشکله اصلی این است که این ادله ظهور در فعلیت دارند یعنی ادله‌ای که دلالت می‌کنند بر حجیت فتوای فقیه، مراد کسی است که بالفعل فقیه باشد (من کان فقیهاً بالفعل) آیه که دلالت بر حجیت قول مندر می‌کند، منظور من کان مندرراً بالفعل است یا اگر در روایت، حجیت قول ناظر در حلال و حرام را ثابت می‌کند، منظور من کان ناظراً فی الحلال و الحرام بالفعل است و همین

گونه در مورد عنوان فقیه؛ اگر گفتیم این عناوین ظهور در فعلیت دارند، فعلیت این اوصاف ملازم با حیات است یعنی وقتی می‌گوییم من کان فقیهاً بالفعل یکی از ارکان مهم فعلیت، حیات است. کسی که از دنیا رفته باشد، دیگر فقیه بالفعل محسوب نمی‌شود و یا ناظر فی الحلال و الحرام بالفعل محسوب نمی‌شود. برای روشن شدن مطلب مثالی ذکر کنیم: وقتی گفته می‌شود يجب اكرام العالم با اینکه در این دلیل، عنوان فعلیت نیامده اما قطعاً منظور این است که يجب اكرام العالم بالفعل یعنی کسی که متصف به علم است فعلاً و الان متلبس به علم است؛ حال کسی که سابقاً متلبس به علم بوده، الآن علمش را از دست داده بواسطه مثلاً جنون یا عالم بوده از دنیا رفته این دیگر بالفاعل عالم محسوب نمی‌شود و این وجوب اكرام معلوم نیست شامل کسی بشود که در گذشته متلبس به این وصف بوده، است. پس در اینجا هم این اوصافی که در ادله ذکر شده و عناوینی که در این ادله آمده و مشروعیت تقلید از صاحبان این عناوین را اثبات می‌کند، اینها ظهور در فعلیت دارند. اگر گفتیم اینها ظهور در فعلیت دارند دیگر شامل اموات نمی‌شوند.

**این قلت:** اوصاف عنوانی بر دو دسته می‌باشند: بعضی از اوصاف عنوانی برای حکم موضوعیت دارند مثل عنوان فاسق چنانچه گفته می‌شود لا تتصل خلف الفاسق که خود عنوان فسق موضوعیت دارد یعنی طریق به سوی معنای دیگری نیست. در این موارد، عناوین ظهور در فعلیت دارند ولی بعضی از اوصاف عنوانی در حکم اخذ می‌شوند ولی به عنوان طریق به یک معنای دیگر مثل عنوان فقیه، الناظر فی الحلال و الحرام و امثال آنکه در این قسم مراد از ارجاع به کسی که دارای این اوصاف است، در واقع رجوع به ارشاد و هدایت آنهاست نه اینکه رجوع به خود آنها ملاک باشد. بر این اساس کسی که به رساله یک فقیه یا فتوای یک مجتهد عمل می‌کند در واقع رجوع به او کرده است. لذا آنچه مهم است این است که مفتی در هنگام استنباط و صدور فتوی موصوف به این عناوین بالفعل باشد و لازم نیست فعلیت این عناوین همیشه محفوظ باشد.

**قلت:** در اینکه این عناوین ظهور در فعلیت دارند تردیدی نیست. لکن مسئله‌ای که می‌توان ذکر کرد این است که اگر ما از این ادله کشف کنیم فتوای فقیه طریق به سوی واقع است و مناط در عمل به فتوای فقها این است که این فتاوا اماریت و طریقت به سوی واقع دارند آنگاه می‌توان این بحث را مطرح کرد که طریقت این امور متقوم به حدوث آنهاست و برای طریقت فرقی نمی‌کند صاحب رأی و فتوی می‌باشد یا میت. ولی این غیر از آن چیزی است که مستدل در استدلال خود ذکر کرده است. بعلاوه این است که مناط در فتوای فقها طریقت الی الواقع است باید اثبات شود.

**دفع اشکال مقدر:** اینجا ممکن است به ذهن خطور کند که اگر عنوان منذر و فقیه و سایر عناوین ظهور در فعلیت دارند، پس چگونه بقاء بر تقلید میت را نوعاً جائز می‌دانند؟ این مسئله را در بحث بقاء تقلید از میت اشاره خواهیم کرد. فقط نکته‌ای که در اینجا لازم است اشاره شود این است که اگر گفته شود ادله لفظیه ظهور در حجیت فتاوی کسانی دارند که واجد این اوصاف بالفعل می‌باشند معنایش این نیست که اگر کسی حیات نداشت اصلاً فتوای او حجت نیست؛ آنچه که از ادله فهمیده می‌شود این است که فتوای فقیه و منذر و ناظر فی الحلال و الحرام بالفعل حجت است و فعلیت ملازم با حیات است؛ یعنی معنایش این است که قول منذر و فقیه حی حجت است اما آیا حجیت قول منذر و فقیه حی لزوماً به معنای نفی حجیت فتوای میت است؟

این را نمی‌توانیم ادعا کنیم. آنچه که از ادله مشروعیت و جواز تقلید فهمیده می‌شود، جواز تقلید از کسانی است که واجد این اوصاف بالفعل هستند و فعلیت ظهور در حیات دارد یعنی قول فقیه حی و منذر حی و الناظر فی الحلال و الحرام حیاً حجت است اما این نفی حجیت فتوای میت را نمی‌کند و نسبت به آن جهت گویا ساکت است و تعرض نکرده است. البته مرحوم آخوند اشکال دیگری دارند و آن این است که اساساً ادله لفظیه اطلاق ندارند چون در مقام اصل تشریح می‌باشند نه بیان خصوصیات و شرائط، لذا نمی‌توان با استناد به این ادله، تقلید از میت ابتدائاً را جائز دانست. پاسخ این اشکال در مباحث گذشته داده شده است. گفتیم قرائتی وجود دارد که ثابت می‌کند این ادله صرفاً در مقام بیان اصل تشریح نیست بعلاوه اگر شک کنیم اصالة کونه فی مقام البیان ثابت می‌کند این ادله در مقام بیان خصوصیات و شرائط نیز می‌باشند. نتیجه بحث این شد که اطلاقات ادله لفظیه تقلید، دلالت بر جواز تقلید ابتدائی میت نمی‌کند. با این اشکالی که مطرح کردیم دلیل اول قائلین به جواز تمام نیست برای اینکه ادله لفظیه تقلید اگرچه قید حیات در آنها ذکر نشده اما اینها ظهور در فعلیت دارند یعنی از کسانی می‌توان تقلید کرد که واجد این اوصاف بالفعل باشند و این فقط در مورد احیاء ممکن است هر چند عدم حجیت فتوای میت را نمی‌توان نتیجه گرفت. پس دلیل اول تمام نیست.

### **دلیل دوم: سیره عقلائی**

سیره عقلائی بر رجوع جاهل به عالم است؛ سابقاً در بحث از ادله جواز تقلید گفته شد در هر صنعت و علم و فنی این سیره عملیه مستمره در همه زمان‌ها جریان داشته و دارد که کسانی که جاهلند به اهل خبره و اطلاع مراجعه می‌کنند و آراء و انظار اهل اطلاع برای آنها معتبر است و به آن ترتیب اثر می‌دهند و بر اساس نظر آنها عمل کرده و می‌کنند. (این سیره عملیه یکی از مهمترین ادله جواز تقلید بود) وقتی ما در این سیره دقت می‌کنیم می‌بینیم بنای عقلاء و سیره مستمره عملیه عقلاء بر این است که بین احیاء و اموات فرقی نمی‌گذارند چنانچه در صناعات و علوم مختلف این روش در بین عقلاء جریان دارد مثلاً اگر کسی مریض باشد و علاج آن مرض توسط یکی از اطباء بیان شده باشد که از دنیا رفته، قطعاً عقلاء برای درمان این مرض به آن روش و دستور العمل اخذ می‌کنند و در اینجا کسی نمی‌گوید که چون این طبیب فوت کرده و از دنیا رفته من از این راه حل استفاده نمی‌کنم؛ هیچ کس این ادعا را نمی‌کند. در مورد سایر علوم صناعات هم همین گونه می‌باشد که عموماً به آثار و نظریه‌های عالمان اخذ و عمل می‌کنند. بنابراین در اینکه این سیره عملیه عقلائی در همه اعصار بر رجوع به اهل خبره و اطلاع است و در این جهت عقلاء فرقی بین احیاء و اموات نمی‌گذارند، تردیدی نیست. از طرفی هم شارع نسبت به این سیره ردع نکرده است؛ سیره‌ای که این چنین محل ابتلاء مردم است، قطعاً اگر شارع نظر منفی داشت باید نسبت به آن ردع می‌کرد و ما چنین ردعی را از طرف شارع مشاهده نمی‌کنیم.

پس نتیجه اینکه این سیره وقتی از طرف شارع ردع نشده کشف از رضایت شارع می‌کند و اعتبار آن تمام است و برای ما حجت است. لذا ما هم در مسئله‌ی تقلید ابتدائی از میت می‌توانیم قائل شویم به اینکه تقلید ابتدائی از میت جائز است. این یک دلیل مهمی بر جواز تقلید ابتدائی از میت است.

## بررسی دلیل دوم:

باید دید که آیا این دلیل می‌تواند جواز تقلید ابتدائی از میت را ثابت کند و آیا این دلیل تمام است یا نه؟

به طور کلی در هر موردی که سیره عقلاء به عنوان دلیل مورد استناد واقع شود، همیشه دو مطلب وجود دارد: یکی اصل وجود سیره عقلائی (صغرای مسئله) و دوم اینکه رضایت شارع نسبت به این سیره کشف شود. و الا هر سیره عقلائی‌ای حجت نیست و وقتی سیره عقلائی حجت است که از طرف شارع ردعی نشده باشد.

به نظر می‌رسد صغرای این مسئله تمام است و ما در مطلب اول تردیدی نداریم و سیره عقلائی ثابت است. اصل سیره عملی عقلاء مبنی بر رجوع به اهل خیره و اطلاع چه حی و چه میت قطعی است و این بالوجدان برای ما معلوم است که عقلاء به کتب و آراء و انظار متقدمین در فنون مختلف رجوع می‌کنند و به رأی و نظر آنها ترتیب اثر می‌دهند لذا در اصل وجود این سیره بر رجوع به اهل علم و اطلاع هیچ تردیدی و اشکالی وجود ندارد.

لکن بحث در مطلب دوم است یعنی مسئله ردع و عدم ردع شارع؛ مستدل ادعا کرده شارع از این سیره ردع نکرده و چون از طرف شارع ردعی صورت نگرفته، پس این سیره برای ما حجت است لکن در اینکه رادع و مانع این سیره چیست، انظار و آراء مختلفی است. پس الان بحث ما در این است که چه امری را می‌توانیم به عنوان رادع و مانع این سیره ذکر کنیم یعنی کجا شارع آمده با این سیره مخالفت کرده است بالاخره یک جایی باید مخالفت شارع با این سیره اثبات بشود.

اینجا بزرگان امور مختلفی را به عنوان رادع و مانع این سیره بیان کرده‌اند و راه‌های مختلفی برای استفاده مخالفت شارع با این سیره ذکر شده است. بطور کلی سه احتمال در مورد رادع وجود دارد:

### احتمال اول در مورد رادع سیره عقلاء

برخی از بزرگان از جمله مرحوم آقای خوئی این رادع را ذکر کرده‌اند؛ طبق نظر مرحوم آقای خوئی از ضمیمه سه مطلب، می‌توان رادع را کشف کرد.

#### مطلب اول:

ادله حجیت فتوای فقیه قطعاً نمی‌تواند دو فتوای متعارض را برای ما حجت کند (این یک مبنایی بود که ایشان سابقاً فرموده بودند و ما هم در آن اشکال داشتیم) یعنی اگر دو فتوی وجود داشت که با هم مخالف بودند، ادله نمی‌تواند هر دو فتوی را برای ما معتبر کند چون اعتبار دو حجت متعارض مستلزم تناقض و تضاد است لذا ایشان حجیت تخییری را منکر بود و ما اشکال فرمایش ایشان را سابقاً بیان کردیم.

این یک مقدمه و نتیجه اینکه ادله حجیت فتوای مجتهد شامل دو فتوای متعارض نمی‌شود.

**مطلب دوم:** اینکه عامی اجمالاً می‌داند و یقین دارد که بین علماء اختلاف نظر وجود دارد حال چه علماء حی و چه میت و یا حتی در بین علماء میتاین اختلاف هست. پس عامی علم به اختلاف فتوای مجتهدین دارد.

**مطلب سوم:** اینکه در صورت علم به مخالفت فتاوا تقلید اعلم معیناً واجب است یعنی اگر دو مجتهد داشتیم یکی اعلم بود نسبت به دیگری و ما یقین داشتیم فتوای اینها مخالف هم هست در این صورت تقلید اعلم متعین است (فقط در جایی که فتاوا یکی باشد یا شک در اختلاف فتاوا داشته باشیم، تقلید از غیر اعلم هم جائز است).

**نتیجه:** اگر ما بخواهیم تقلید از میت را جائز بدانیم، با ملاحظه این مقدماتی که گفتیم، یک تالی فاسد پیش می‌آید که کسی نمی‌تواند به آن ملتزم شود و آن اینکه تقلید اعلم در همه اعصار معیناً واجب شود و این نتیجه‌اش حصر مجتهد مقلد در همه زمان‌ها در یک نفر است و حصر مجتهد مقلد در یک نفر خلاف ضرورت مذهب امامیه است و مستلزم این است که ائمه ما به جای دوازده نفر سیزده نفر بشوند. ایشان می‌گویند که فرض کنید از زمانی که فقهاء پا به عرصه گذاشتند تا به امروز بالاخره یک نفر اعلم از سایرین می‌باشد فرض کنیم که آن یک نفر شیخ طوسی می‌باشد حال با ملاحظه مقدمات باید بگردیم از ابتدا تا به امروز آن کسی که اعلم است از او تقلید کنیم؛ نتیجه این می‌شود که از اول تا آخر یک مرجع تقلید پیدا شود که باید همه از او تقلید کنند. مثل شیخ طوسی یعنی باب اجتهاد تعطیل شود و بعد از ائمه اثنی عشر کسی دیگری باشد که او رأی و نظرش برای همه شیعیان الی یوم القیامة حجت باشد و این خلاف ضرورت مذهب است.

پس نتیجه اینکه ادله حجیت فتوای مجتهد اساساً شامل مجتهد میت نیست و فقط شامل احیاء می‌باشد چون اگر بخواهد شامل مجتهدین میت بشود با ملاحظه این مقدماتی که گفتیم نتیجه‌اش یک تالی فاسدی است که هیچ کس نمی‌تواند به آن ملتزم شود. این محصل فرمایش مرحوم آقای خوئی بود که البته ایشان آن را در چند موضع بیان کردند که به صورت یکجا آورده و بیان شد.<sup>۱</sup>

پس به نظر مرحوم آقای خوئی شارع با این سیره عقلائیة مخالفت کرده و این سیره با اینکه قطعی و مسلم است ولی رادع و مانع دارد. و لذا دلیل دوم ناتمام است.

**بحث جلسه آینده:** باید دید که آیا این رادع واقعاً رادعیت دارد و آیا می‌توانیم این را به عنوان مخالفت شارع با این سیره قلمداد کنیم یا خیر؟

«والحمد لله رب العالمین»

۱. التقیح، ج ۱، ص ۷۸ و ص ۸۳.